

**توضیح:**

در شماره ۵۹ درد دل افغان محترمه ملالی موسی و محترم جنرال نذیر سراج و انجینر خلیل الله معروفی موضوع جالبی را مطرح کرده اند. موضوع اصالت زبان دری را. در سالهای تجاوز روس نه تنها بر استقلال کشور تجاوز صورت گرفت بلکه هویت فرهنگی ما هم بازیچه همسایه ها شد. مقاله ای که در ذیل از نظرتان میگذرد، در سال ۱۹۹۳ نوشته و در آیینة افغانستان نشر شده بود که اینک با برخی حذف ها و اضافات یک بار دیگر خدمت خواننده گان عزیز تقدیم میشود. امیدوارم مورد توجه قرار بگیرد.

## زاغکی شامگهی جلوۀ طاووسی کرد صبحدم فاش شد آن راز ز رفتاری چند

فریادی از دیار خون و خاکستر  
برادر با برادر حسابش برابر

سال های پیکار با روس اگر سالهای حماسه و ستیز بود و به مردم ما فرصت داد که داستان نبرد شگفتی آور خویش را با قلم استخوان و رنگ خون بر صخره های هندوکش و بابا، قله های شمشاد و سپین غر بنویسند و ترانه آزادمنشی را برای نینواز تاریخ تصنیف نمایند تا سال های سال به گوش زورگویان زمانه بخواند و به ایشان بفهماند که دام برای مرغی دیگر بگسترند که آشیانه عنقای افغانستان بلند است، ولی بدبختانه همین سالهای پیکار با روس ما را از دیار خودمان قهراً به خانه های همسایگان راند و در آنجا ها مزاج مان را با آب و نان بیگانه آشنا ساخت، حالا آن خورد و نوش ها از آبشخور بیگانگان در مزاج مان اثر خود را میگذارد و ما را وامیدارد که به نفع همسایگان به سوی همدیگر با شک و تردید و بی اعتمادی بنگریم و از دایه های مهربانتر از مادر بخواهیم تا در راه احقاق حق مان به داوری بنشینند و مانند عزا گیران اجرتی برای ما سوگواری نمایند.

در سالهای پیکار، مردم ما ناگزیر گردیدند که از کشت و کار و تولید ثروت دست بردارند، زیرا که دو تریوز را به یک دست نمیتوانستند بگیرند. روس ها و همسایگان دیگر از این موقعیت ما استفاده کردند. آنجا در کشور دست مان برای مال تعاونی روس دراز شد و این جا در کمپ های پاکستان و ایران نیز چشم مان بر خرما و گوشت عرب و عجم ماند. ملتی که چهارده سال اقتصاد اش فلج باشد ناگزیر به ملتی گدا و دست نگر دیگران تبدیل میشود و این دست نگری احساس نوعی سرافکندگی و دهان پرایی ایجاد میکند که دست نگر نمی تواند به چشم ولینعمت خویش نیز بنگرد. اگر در دیار همسایگان به ما این فرصت داده میشد که خود به زور بازو نان خود را پیدا کنیم و همین رهبری گدامنش و فاقد صلاحیت تنظیم ها ما را به دنبال خیمه ای و بوتل دواي پشت دروازه کافر و مسلمان نمی فرستاد، غرور مان از نان و جامه دیگران جریحه دار نمیشد و انحراف اخلاقی امروز که به خاطر پول و قدرت از هیچ جنایاتی روگردان نیستیم، گریبان ما را نمی گرفت. ولی حالا که بدبختانه آن انحراف اخلاقی گریبان ما را گرفته است مدعیانی که بر سر بازار جهان طبل انقلاب اسلامی میکوفتند، ناموس هندو و مسلمان هموطن خود را چنان به نام (و ما ملکت ایمانکم) به تاراج میبرند که مردم مجبور میشوند با حضرت بیدل هم آواز شوند و بگویند:

**"بیدل" امروز در مسلمانان همه چیز است لیک ایمان نیست**

(دیوان غزلیات ج ۱، ص ۲۰۴)

آیا در دیاری که این چنین گرفتار انحطاط اخلاقی گردیده اند میتوان سخن از گذشت و ایثار و ترجیح منافع وطن و هموطنان بر منافع شخصی بر زبان آورد. امروز به دستور همسایه است که ما در برابر "پشتون های فاشیست"، "ازبکهای کله خام"، "هزاره های قُلفک چپات" و بالاخره "تاجیک های زورگو و غاصب" صف کشیده ایم و با همدیگر جز به زبان گلوله سخن نمی گوئیم و باز به دستور همسایه است که مسائل مطلقاً جدی را کنار میگذاریم و اختلاف خویش را بدین بهانه تشدید میکنیم که فلان کلمه ها از فلان زبان بر زبان شیرین ما تحمیل شده است و بنابراین، هنوز عرق راه پیمایی مان خشک نشده میخواهیم زبان مان را از آلودگی زبان تحمیل شده بیالاییم و باز به خواست همسایه است که افغان را افغانستانی و افغانستانی را نیز به خراسانی بدل میکنیم و گرنه تاریخ ما در به کاربرد لفظ افغان صراحت کامل دارد و سه قانون اساسی کشور پشت سر هم تصریح میکند که هر تبعه افغانستان

افغان است و باز به فرمان همین احساس است که در باره نام های که شاید کاملاً بر حسب تصادف در کتابهای مکتب به کار رفته است پیرایه های طبقاتی می بندیم و "زلمی"، "اسد" و "بیگم" را در برابر همدیگر قرار بدهیم و فراموش میکنیم که اگر "بیگم" خدمتگار وجود داشته است، از همان روزگار احمد شاه بابا که موسس افغانستان امروز است درویش علی خان هزاره والی هرات، عباسقلی خان بیات والی نیشاپور، شاهرخ افشار والی مشهد، میرزا هادی خان قزلباش رئیس دارالانشا و میرزا علی رضا خان قزلباش هم مستوفی دیوان اعلی بوده اند.

یک قدم جلوتر می آییم و میگوییم همین انگیزه است که در دیار خون و خاکستر و در شرایطی که هرگونه نظم اجتماعی از هم پاشیده است و تنها آیین زور و کلشینکوف مسلط است، زمزمه فدرالیسم سر میدهند که اگر فدرالیسم برای افغانستان خوب باشد صد مرتبه این درخت در باغ ایران ثمر بخش تر خواهد بود که آنان نسبت به ما پولدارتر و از نظم اجتماعی بهتر برخوردار هستند. آخر در ایران نیز اقلیت های سنی، کُرد، ترک، عرب و بلوچ وجود دارند که از همان سپیده دم انقلاب اسلامی درگیر پیکار مسلحانه با آنان بوده اند و اگر رژیم اسلامی خواهان عدالت اجتماعی است نخست به فریاد جانگداز اقلیت های خویشتن گوش بدهد. به قول مولانا:

### توکز عشق حقیقت نالی ای دوست خراشی سوزنی بنمای در پوست

و اما، این که گفتم پیچک های هرزه به هم اندازی لسان ها و مردم ما از جویبار های بیگانه آب میخورد، باید اسنادی ارائه نمایم و در پرتو آن اسناد با برادران ایرانی خود حسابی بکنم که در پشتو می گوئیم، "وروری کو و خو حساب ترمنخه":

**سند اول** - تاریخ نویسان گران قدر ایرانی در مورد برادران افغان خود همان اراجیفی را تکرار میکنند که انگلیس ها تکرار کرده اند. بشنویم که چه میگویند:

"مملکت افغانستان قبل از نادرشاه (خراسانی) دارای تاریخ مستقل نیست زیرا تاریخ این قسمت ضمن سلطنت سلاطین ایران و یا جزء سلسله سلاطین هندوستان ذکر شده است. تاریخ مستقل این مملکت از سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) که احمد خان درانی بدو آفتاب را متصرف و حکومت مستقل تشکیل داد، شروع میشود ... مخصوصاً نقض عهد یکی از صفات عمومی افغانه است و اصولاً موضوع دورویی و حیله و دروغ گفتن و خیانت به یکدیگر در تمام تاریخ افغانستان یکی از صفات ممیزه افغان ها به شمار میرود... چیزی که در این تاریخ برای ما ایرانی ها سرمشق و تجربه باید باشد، فراموش نکردن این روحیه افغانه است که با نهایت اطمینان و قوت قلب باید متیقن باشیم که دولت و ملت افغان عموماً و افراد افغانه بدون استثنا هرچه میگویند دروغ است، به هیچ قسم، عهد و سوگند، تعهد و قران مهر کردن و بالاخره به هیچ صورت به آن ها نمی توان اطمینان نمود. افغانه باید بترسند."

(تاریخ سیاسی افغانستان، نوشته سید مهدی فرخ، چاپ ایران به نقل محروم غبار ص. ۴۷۷ چاپ ایران)

حالا هنگامیکه قضاوت مُراد در باره یک جامعه بدینگونه مطلق و بدون برو و برگشت باشد، مُرید هم حق دارد از افغان بودن خود دچار انفعال گردد و خویشتن را "خراسانی" بخواند که با نادر افشار هم طراز گردد و اما، مرحوم غبار بدون این که زبان به اهانت برادر ایرانی خود بگشاید، با خونسردی قضاوت "لارد کرزن" معروف را در باره ایرانی چنین نقل میکند:

"سرشت ایرانی ها صورتهای مختلف نشان داده است که در سایر نقاط کمتر است. ایرانی ها ملت محجوب و نژاد مودب است... از دیگر طرف ریاکار و فاسد هستند، جرات و استقامت ندارند، اینها در اخلاق و صفات هیچ شباهتی به ملل که آنان را احاطه کرده ندارند. هرگز مانند کرد های ظالم و خونخوار، مانند افغان های عبوس و پُرکینه، مانند تُرک های مغرور و خودخواه و مانند هندی های سست و لآبالی نیستند. ایرانی صفات و اخلاق ممتاز دارد و به طور جمع از صفات نیک و بزرگی عاری هستند. فقط با یک صفت میتوان آنها را متصف دانست آن دروغ گویی است... بر من یقین حاصل است که ایرانی صحیح الاصل به دروغ گفتن متمایل است تا به راست گفتن، هرگاه اتفاقاً یک حرف راست از زبان او خارج شده است، احساسات او برای مدتی او را سرزنش کرده، معذرت خواهد داشت... (غبار ۴۷۸)

حالا ایرانی از قضاوت بیرحمانه خود در مورد برادر افغان ابراز ندامت نموده و توصیه این مورخ نامدار خویش را به باد استهزا گرفته است. آقای نجیب مایل هروی باید دامن همت به کمر بزند و سندی در این مورد پیدا کند که ملتی را بدین شیوه کلی مورد اهانت قرار دادن و گفته های غرض آلود دیگران را در باره اش تکرار کردن گناهیست که اگر کيفر نداشته باشد، مرتکب آن باید کم از کم معذرت خشک و خالی بخواهد.

و اما، **سند دوم** - آقای سعیدی سیرجانی در مقدمه کتاب زیبایی یادداشت های صدرالدین عینی نویسنده تاجکستانی چنین می گوید: "با این نظرگاه وطن من و شمای که به زبان فارسی تکلم می کنیم منحصر به مرز های جغرافیایی

امروزی ایران نیست. این وطن اگر مصر و عراق و شام نباشد البته خوارزم و سمرقند و غزنین و بلخ و کابل هست و کشمیر و لاهور و پهنه وسیعی از اقلیم هند و به عبارتی جامع تر همه سرزمین هایی که مردم اش با ما زبان و فرهنگ مشترک دارند، نیز هم " آقای سیرجانی جلوتر میرود و میگوید: "همین فرهنگ عظیم و زاینده و پویا بود و جلوه های وحدت آفرینش که جهانخواران غربی را به چاره جویی برانگیخت تا در طول دوسه قرن اخیر با استفاده از انواع حیل به جان آن افتند و قطعه قطعه اش کنند، هندیان پارسی گو را به خواندن انگلیسی وادارند، تاجیکان بخارایی را به نوشتن حروف روسی مجبور کنند و از این دردناکتر با توسل به لهجه پشتو مردم غزنین و بلخ و کابل را از میراث ارزنده نیاکان شان بی نصیب گردانند." (مقدمه یادداشت ها چاپ ایران ص. ۱۲ و ۱۳)

من می پنداشتم که دانشمندان ایرانی به اصطلاح معروف دستی از دور به آتش دارند و مشکلات ما افغان ها را درک نمی کنند و اینک می بینم که یک هموطن من همان گفته های غیرمسئولانه ایرا که آقای سعیدی سیرجانی و کسانی مانند او بر زبان اش نهاده اند تکرار میکند و مثل اینکه با چند سال زندگی در ایران بر قله ادبیات دری صعود کرده باشد از برج عاج تهران دستور پالودگی زبان صادر میکند. آقای سیرجانی زبان پشتو را به سطح لهجه پایان میآورد و آقای نجیب مایل هروی نیز اکثریت مردم جامعه خود را از زبان و فرهنگ شان مستبدانه محروم میکند و به دلیل اینکه زبان فارسی (آنهم نمونه ایرانی اش) عالیتر و از پشتو بهتر است، از پشتو زبانان میخواد تا خویشتن را در خم رنگریز یک زبانگی بیفکنند و طاووس علیین شوند.

اگر نسبت کلمه های دخیل عربی در فارسی را با نسبت کلمه های دخیل فارسی در پشتو مقایسه کنیم شاید کفه کلمه های دخیل عربی چربی کند. آیا آقای سعیدی سیرجانی و جناب نجیب مایل هروی بدین نکته تن خواهند داد که یک عرب از ایشان بخواد زبان فارسی یعنی زبان آباء و اجداد خود را کنار گذاشته و عربی را زبان ملی و رسمی خود بسازند و وارد بهشت یک زبانگی شوند. این هر دو برادر محترم که "عملیه دردناک توسل به لهجه پشتو" را مکاره گی جهان خواران غربی می شمارند چرا از پذیرش این حقیقت ساده سرباز میزنند که زبان فارسی را تسلط امپراطوری مغل به عنوان یک زبان دربار در قاره هند رواج داده بود و هنگامیکه آن دستگاه از هم پاشید، آفتاب اقبال این زبان نیز در آن کشور افول کرد، ولی این هر دو بیهوده در مورد افغانستان هم این خواب پریشان را می بینند و می پندارند که زبان دری در نتیجه نفوذ فرهنگی ایران وارد افغانستان گردیده است و اگر کسانی مانند آقای هروی این نفوذ فرهنگی را تمثیل نکنند، گلیم زبان دری نیز پیچیده خواهد شد. خیر آقایان، مدتها پیش از آن که قطران تبریزی در محضر ناصر خسرو زانو میزد و دیوان منجیک ترمذی را میخواند و مشکلات اش را از او می پرسید، مردم تخار، بلخ، بدخشان، هرات و بامیان با زبان دری با همدیگر گفتگو میکردند.

زبان دری و پشتو مانند دو زبان خواهر در افغانستان به وجود آمده با هم زیسته اند و باز هم به این همزیستی ادامه می دهند. آقای سعیدی سیرجانی که "خوارزم، سمرقند، غزنین و بلخ و کابل" را به خاطر زبان فارسی وطن خویش میدانند، ما افغانها احساس برادرانه شان را ارج میگذاریم به شرطیکه افغان هم حق داشته باشد، ایران را وطن خود بدانند. بنابراین نمیدانم در هنگام تجاوز روسها که افغانها مجبور شده اند و از یک گوشه کشور خود به گوشه دیگر آن سفر کرده اند، به چه دلیل در ایران که به اساس فرموده جناب سیرجانی به خاطر زبان فارسی وطن شان است لقب "پدر سوخته" از کنار نام شان جدا نمیشود. از سوی دیگر من می خواهم صمیمانه به جناب سیرجانی بگویم: "شما که از رودکی بخارایی تا سید جمال الدین افغانی هر چه شاعر و دانشمند است ایرانی معرفی اش کرده اید پس سهم ما درین فرهنگ غنی کجا است؟ آیا ما باید تابعیت ایرانی بگیریم که انتساب سنائی غزنوی، عنصری بلخی و جامی هروی را به خودمان کسب کنیم؟

ایرانی ها مانند برادر بزرگ ولی ظالم که تمام میراث پدر را غصب کرده باشند، دستآورد های فرهنگی ما را به خود اختصاص داده اند و تنها آنگاه میتوانند حرف برادری را به میان بیاورند که حق ما را به ما باز گردانده باشند. ما سعدی، حافظ، خیام و عطار نیشاپوری را ایرانی میدانیم، ولی آن ها من حتم دارم که پنجاه سال بعد خلیلی را هم ایرانی میسازند. از انصاف نگذرید آقای سعید سیرجانی، انگلیسی زبان مشترک برتانیه، ایرلند، امریکا، استرالیا و نیوزیلاند است، ولی در محدوده فرهنگ و ادبیات هیچ یک از این کشور ها تلاش نکرده اند که شاعر و نویسنده کشور دیگری را به خویشتن اختصاص بدهند. اما، برادران ایرانی ما مولانای را که در بلخ متولد شده و در قونیه زیسته و فقط گذارش به نیشاپور افتاده است، ایرانی می نامند. آیا به امریکا اجازه میدهند که شکسپیر را به دلیل اینکه زبان اش انگلیسی بوده است امریکایی بخوانند؟ وقتی جوال دوز را به جان دیگران میگیرید و از آنان انصاف میخواهید، سوزن را نیز به جان خود بگیرید و انصاف هم بدهید. وانگهی جناب مایل هروی که کمر به پالودگی نثر افغانستان بسته است نگاهی هم به واژه نامه فرهنگستان ایران بیفکنند که برادران ایرانی بدون مشوره با برادران افغان خود به منظور بیرون افگندن متعصبانه کلمات عربی چه دستکاری ها با زبان بیهقی و مولانا کرده اند. برای اینکه زمینه شوخی را برای "یک دنیا در ترازوی شاهین" و دیگر نشرات فکاهی داده باشم برخی از این کلمات فرهنگستانی را از چاپ سوم واژه نامه آن که در سال ۱۳۵۴ خورشیدی به بازار آمده بود برمیگیریم:

آتش زنه: چقماق  
اندرونه: احشاً (نمیدانم معده و روده چه بدی داشت)  
اندرونه شناسی: معرفت الاحشاً  
بخشی: مقسوم (در حساب)  
بخشیاب: مقسوم علیه (در حساب) ولی برای عملیه تقسیم که ما افغان ها (بخش کردن) میگوییم چیزی وضع نکرده اند. (که این میرساند، برادران ایرانی ما مفهوم تقسیم کردن را چندان خوش ندارند. - اداره آیینه)  
برگردان: کاغذ کاربن یا کاربن پیپر  
پایین رو: نازل (Descendant) ایرانی از برج عاج خود "واژه" پایین میفرستد، به همین دلیل کلمه پایین آبی در ذهن اش نمی گنجد. شاید روزی بنویسد که قران کریم بر پیامبر اسلام (ص) پایین رو شد! (ص. ۱)  
تخشایی ارتش: صنعت ارتش (ص. ۲۴)  
تن پیمایی: اندازه گرفتن قسمت های بدن انسان (آقای شاهین توجه کنند: راه پیمایی یعنی اندازه گرفتن راه، هواپیمایی یعنی اندازه گرفتن هوا و بالاخره باده پیمایی یعنی اندازه گرفتن شراب)  
تندیدن: جوانه زدن (ص. ۲۵) جوانه زدن فارسی دری است و تندیدن که من نمیدانم ریشه اش چیست، فارسی پهلوی یا فارسی ایرانی)  
تندویی: عنکبوتیه (پزشکی) (ص. ۲۶)  
چنگار: سرطان (پزشکی "Cancer") (ص. ۳۰)  
چنگاری: سرطانی (سرطان را هم لابد میشود چنگارزا، و سرطان زدا نیز چنگارزدا!!)  
خارائما: مانند خارا (در دری لغت خارا این داریم، از آن گذشته اگر خاراگون، خارا سان و خارا مانند میساختند باز یک مقدار آبرو میداشت - حالا قطب نما یعنی مانند قطب، سالنما یعنی مانند سال و خوشنما یعنی مانند خوش)  
زینه: درجه  
زینه بندی: مدرج ساختن (و آقای شاهین اگر میخواست بگوید دخترم به درجه اول کامیاب شد به جای درجه حتما باید زینه به کار ببرد.)  
خوب آقایان نجیب مایل هروی و سعیدی سیرجانی، اگر این مسخ زبان نیست پس چیست؟ آن فرهنگستان نام و نشان داری که آقایان محمد علی فروغی، فروزانفر، دکتر احمد متین دفتری، ولی الله نصر، دکتر رضازاده شفق، دکتر قاسم غنی، رشید یاسمی، محمد تقی بهار، عباس اقبال آشتیانی، پورداد، محمد حجازی و غیره اعضای اش هستند و در مقدمه نیز میگویند:  
"چون واژه های مصوب فرهنگستان ایران مورد نیاز و علاقه فراوان هم میهنان گرامی و فارسی زبانان و دانشمندان فارسی دان جهان است و دفتری که این واژه ها را در بردارد با آن که دوبار چاپ و منتشر گردیده بود نایاب شده است، برای بار سوم با دگرگونی های ناچیز از طرف فرهنگستان زبان ایران چاپ آفست گردید."  
هفته ها می نشیند و جلسه ها میکند و چنین چیزی بیرون میفرستد! اگر ایرانی ما را هم مالک این فرهنگ و ادبیات می شمرد در این فرهنگستان چند نفر از افغانستان و تاجیکستان دعوت میکرد تا به فرهنگستانی ها می گفتند که (نما) در زبان دری ریشه حال مصدر نمودن به معنای نشان دادن و جلوه کردن است به طور مثال (قبله نما) آنچه قبله را نشان میدهد و غیره. ایرانی که همان برادر بزرگ و غاصب است که به مشوره برادران کوچک نیازی ندارد. (سرطان) عربی را بیرون رانده به جایش (چنگار) میگذارد و توجه نمی کند که پسوند "ار" در آخر ریشه گذشته "ماضی" می آید و از آن اسم میسازد، یعنی از (گفت - گفتار) از (کرد - کردار) از (نمود - نمودار) و امثال آن.  
ولی با این پسوند در آخر اسم ترکیبات نو را به وجود آوردن از ابداعات فرهنگستان است و اگر از "چنگ" "چنگار" ممکن باشد، به همین قیاس از "گوش - گوشار"، از "چشم - چشمار"، از "کفش - کفشار"، از "خنجر - خنجرار" و بالاخره از "پوز - پوزار" هم باید ساخت. آری ایرانی حق دارد سرطان عربی را بیرون بیاندازد و مرسی فرانسوی را به عنوان سند افتخار خود وارد زبان کند ولی ما افغانها حق نداریم از زبانی که خواهر زبان دری و زبان اکثریت مردم ما است کلمه های "پوهنتون" و "پوهنچی" را وارد زبان خود کنیم.  
و اما، نوشته آقای نجیب مایل هروی و جر و بحث ها در باره کلمه های "دانشگاه" و "دانشکده" و بالاخره (طرح پژوهش فرهنگ افغانستان در تاریخ معاصر) از یک دیدگاه دیگر برای من جالب است. این موضوعات برای چه در همین بُرشگاه زمان یعنی هنگامیکه افغانستان بعد از چهارده سال جنگ با روس هنوز فرصت بستن زخم های خون چکان خود را نیافته است دنبال میشود و ناگهان "مبارزی" از خانه همسایه قد بر می افرازد و فریاد میزند که: (ای مردم پیش از هر کار دیگر زبان تان را از کلماتی که بر آن تحمیل کرده اند بیالایید که اگر این کار را نکنید آن چند کلمه که از آن زبان آمده است زبان و فرهنگ شما را نابود میکند.)

و باز آن کشور همسایه که لاف مروت و برادری هم میزند و برای ما "طرح پژوهش فرهنگ..." درست میکند. اگر این کار را از روی حسن نیت میکند، چرا چند سال پیش که ما در گیر پیکار با روس نبودیم، نکرد و یا چرا چند سال بعد عقب اش نمی اندازد و در همین فرصتی که کشور ما به خاطر فقدان بلوغ ملی از هم پاشیده است و در آن هیچ نیروی متمرکز وجود ندارد و به اصطلاح یک سر دارد و هزار دردسر، عده ای به جای این که صندل سرش شوند، می آیند و درد دیگری هم میافزایند. می نمی توانم خویشتن را قناعت بدهم که آن "طرح پژوهش فرهنگ..." هدفی سیاسی نداشته باشد، زیرا که آقای نجیب مایل هروی از همین آغاز کار طرح یک زبانگی کشور ما را در دستور روز قرار داده است و آنانیکه در تاریخ افغانستان مطالعه دارند میدانند که این مسله یکی از احساس ترین مسایل سیاسی در کشور است که چندین بار در هنگامیکه مسایل جدی در افغانستان مطرح بوده، قیافه زشت خود را نشان داده است.

نخست من فکر میکنم که کلمه های "پوهنتون" و "پوهنخی" خوب در فرهنگ ما نشسته است و مردم بدان خو گرفته اند، بدین دلیل ساده: آن تحمیل کنندگانی که آقای نجیب مایل هروی چماق به جان شان برداشته است، میخواستند "دارالامان" را به "دارالفنون" و بعد ها در عصر استبداد کمونیست ها "جلال آباد" و "لشکرگاه" را به "ترون شار" و "نواب شار" تبدیل کنند، ولی مردم یک روز هم این تغییر را نپذیرفتند، در حالیکه کلمه پوهنتون در زبان گفتار راه خود را باز کرده و کلمه پوهنخی به نگارش منحصر مانده است و در زبان گفتار مردم فاکولته را ترجیح داده اند.

دوم اینکه هر زبان در محل به کاربرد خود از زبان های که موازی به آن وجود دارد، تاثیر می پذیرد. این تاثیر میتواند دلایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و یا صرفاً فرهنگی داشته باشد، به طور مثال ایران نیز در ردیف اصطلاحات نظامی خویش از برخی کلمات بی اصل و نسب مانند "سرتیپ" و "تیمسار" استفاده کرده است که در مورد تیمسار خود دکتر محمد معین ایرانی مینویسد: "این لغت از برساخته های فرقه آزرکیوان است، یعنی فرهنگ مجعول و بی اصل و نسب دساتیر است (نگارگر) که بار دیگر در عصر ما متداول گردیده است. (فرهنگ معین ج ۱، ص ۱۱۸۳)

چون در زبان پشتو قابلیت ترکیب اصطلاحات نظامی نسبت به زبان دری بیشتر بود، اصطلاحات عسکری ما از آن گرفته شد و این موضوع بدون شک دلیل سیاسی نیز دارد، و دلیل اش همان که ایرانی برادر بزرگ و غاصب بوده است و ضمناً برخی از ولایات ایران با بعضی ولایات ما هم نام است که ایران با استفاده از این هم نامی مفاخر فرهنگی ما را به خود اختصاص داده است. مگر نه این است که محل اکثر حوادث شاهنامه شهر های سیستان، زابل، کابل و سمنگان و غیره است، ولی ایران آن را دربست مال خود میدانند. بنابراین ضرور است که ما هویت فرهنگی مستقل داشته باشیم. هویت فرهنگی مستقل ما به هیچ وجه مانع برادری ما با ایرانی ها نمیشود. اتحاد فرهنگی نباید بدین معنی تعبیر شود که ما شخصیت فرهنگی مان را در شخصیت فرهنگی ایران نوب نماییم و میمون وار هرچه او کرد تقلید کنیم.

((در همین جا باید تذکر بدهم که ایرانی مشربان لانه کرده در بخش فارسی "بی بی سی" تلاش دارند، کلمه بی اعتبار ارتش، کلمه قبیح و دارای دو معنای چالش، مصادر جعلی به خوانش گرفتن، به تماشا نشستن و گمانه زدن و مانند آنها را بر زبان دری تحمیل نمایند. ارتش که از لغت ارتشتار اوستایی گرفته شده، به معنای گردونه یا ارابه گادی است که مجازاً به معنای سرباز جنگی گرفته شده است و هرگز مفهوم اردو را نمی رساند. اردو اگرچه مأخوذ از ترکی است، اما کلمه های اردو، اردوزدن، اردوبازار و اردوگاه از روزگار بیهقی تا امروز شامل ذخیره لغات دری میباشد و اما استفاده از (چالش) به مفهوم کسی را یا حالتی را به مبارزه طلبیدن نه تنها نادرست است که نوعی بی ادبی نیز میباشد، به دلیل اینکه (چالش) حاصل مصدر یا حالت اسمی از چال کردن به معنی گور کردن است که اصلاً به معنای (جماع) به کار رفته است و (چالشگر) کسی را گویند که در جماع بسیار حریص باشد. (مراجعه شود به ج ۱، ص ۱۲۶۹ فرهنگ معین) کمال اسماعیل میگوید:

### چون مهر کند فلک سواری از چالش لاشه خر چه خیزد

(امثال و حکم دهخدا ج ۲، ص ۶۶۸)

چون جماع نیز از دیدگاه شیخ نقضاوی، عبید زاکانی و دیگران نوعی پیکار تلقی میشود، بعد ها برخی از شعرا آن را به معنای جنگ نیز به کار برده اند، چنانکه ادیب پشوری میگوید:

چالش فرزین و بیذق جنگ پیل و رُخ به هم - جز برای پاس شاه و بهر مات شاه نیست.

(امثال و حکم دهخدا ج ۲، ص ۶۰۶)

حالا نویسنده آگاه اگر معنای وضعی (چالش) را کاملاً نادیده بگیرد و نداند که کسی یا چیزی یا حالتی را به چالش خواستن یا به چالش گرفتن چه معنای قبیح دارد و به فرمان تقلید ناخواسته ادب کلام را کنار گذاشته است. حضرت مولانا حق داشت که میگفت:

### خلق را تقلید شان برباد داد      هی دو صد لعنت برین تقلید باد

حالا بگذریم از این که وقتی مصادر ساده و بسیط در زبان وجود داشته باشد، کسی حق ندارد آن مصادر را کنار بگذارد و از خود مصادر جعلی ایجاد نماید. خواندن، خوردن، دانستن، دیدن در زبان دری مصادر بسیط هستند. این مصادر کوتاه و دو یا سه هجایی را کنار گذاشتن و به جای شان مصادر شش هجایی چون (به خوانش گرفتن، به خورش گرفتن، به دانش گرفتن و به بینش گرفتن) نوعی اطناپ غیرقابل پذیرش است که با مفکوره اقتصادی بودن زبان در تضاد آشکار است و نشان بی ذوقی نیز میباشد و من همین را تقلید میمون وار می خوانم.

این جا از بی بی سی برای افغانستان بدین دلیل یاد کردم که اگر این برنامه واقعاً مال افغانستان است، کارفرمایان بی بی سی نباید زمام اش را به مثنی تازه برنایان متعصب بدهند که آنان به دلیل سقوط رژیم شاهی در ایران کلمه شاه را از کنار کلمات ترکیبی بردارند و به جای آن به طور مثال بزرگ بگذارند. چنانکه کلمه "شاهراه" از یک هزار سال بدین سو در نظم و نثر فصیح دری به کار رفته است و اینک جوانک تازه پرودیوسر که می پندارد با کار در بی بی سی بر قله فهم و دانش بشری صعود نموده است و آنرا به فرمان ذوق مبتذل خود به "بزرگراه" تبدیل میکند. این مثال های نثر و شعر دری را ببینید و آنگاه کلمه بزرگراه را در سایت بی بی سی برای افغانستان ببینید و از پرودیوسران بی بی سی پرسید که آخر پدر آمرزیده ها شاهراه که کلمه عربی نیست، شما اگر رهنمای تان تعصب و تنگ نظری نسبت به کلمه شاه نیست، با این کلمه از چه رو خصومت می ورزید؟ لطفاً بدین مثال ها توجه بفرمایید:

مگر بازگردند و یابند راه      چو از برف پیدا شود شاهراه (فردوسی)  
بدیشان چنین گفت کز شاهراه      بگردید کامد به تنگی سپاه (فردوسی)

آنگاه نه راهبری معین و نه شاهراهی پیدا - کلیله و دمنه محنت اندر سینه من ره ندانستی کنون - شاهراه سینه من بار دانست از غمت (خاقانی)

### یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت      یا او به شاهراه طریقت گذر نکرد (حافظ)

آری اگر صلاحیت این جوجه خروسان مورد پرسش قرار نگرفت به دنبال شاهراه نوبت به کلمه های شاه بیت، شاهکار و شاه اسپرغم نیز میرسد که به ترتیب بزرگ بیت، بزرگ کار و بزرگ اسپرغم شوند. فکر میکنم که با بازکردن این قوس نسبتاً طولانی از مقصود اصلی خیلی دور افتادم. قوس را می بندم و به مقصود برمیگردم.))

و اما، اگر شاعر و نویسنده ما با استفاده از زبان های که موازی به زبان دری در کشور ما وجود دارد، کلماتی را وارد زبان دری کرد، این خیلی هم خوب است و نه تنها سبب غنای زبان دری میشود بلکه بدان هویت مستقل ملی میدهد و صد سال بعد به طور مثال ایرانی نمی تواند ادعا کند که فلان نویسنده یا شاعر افغان مال ایران بوده است! زیرا زبان ما از زبان ایشان متمایز میشود. چرا باید ایرانی حق داشته باشد هر کلمه ای را از هر زبانی که می خواهد وارد فارسی کند ولی این حق را از ما سلب نماید.

و اما، آقای "نجیب مایل هروی" که بسیار از هم زبانی انگلیس ها و امریکایی ها صحبت فرموده اند، از یک نکته غفلت ورزیده اند که امریکایی ها قصداً در شیوه نگارش کلمه ها و یا به کاربرد کلمه های غیر از آنچه در انگلیسی برتانیه معمول است تلاش ها کرده اند، و به همین دلیل در برخی موارد از درک مقصود یکدیگر در می مانند تا بدانجا که اسکاروایلد میگوید: "انگلیسی تقریباً همه چیزش با امریکایی مشترک است به استثنای زبان او" به طور مثال آنچه را که امریکایی (Waiting in line) میگوید، انگلیس (Queuing up) میخواند، کلماتی از قبیل (bonnet, boots, braces, crips, Stone) کلمه های است که امریکایی اصلاً آن را به کار نمی برد و به همین ترتیب است در استرالیا، نیوزیلند، هندوستان و پاکستان.

ولی من نفهمیدم چگونه و چرا تداول برخی از اصطلاحات لشکری و کشوری از زبان پشتو در زبان دری، زبان دری را به مرگ و نابودی تهدید میکند که برادران ایرانی ما و ارادتمندان تربیت دیده به دست شان این همه فریاد (وای فارسی جون) سرداده اند. مگر ورود هزاران هزار کلمه یونانی، لاتین، فرانسوی، جرمنی، اسپانوی، ترکی و عربی و حتی فارسی دری زبان انگلیسی را کشت که به کار بردن شماری از کلمات پشتو زبان دری را بکشد؟ اگر غرض ورزی های سیاسی در کار نباشد، من تصور نمیکنم موضوعی بدین بی اهمیتی ارزش این همه سروصدا و پیراهن عثمان سازی را داشته باشد.

من ترجمه (عقل مطلق نظری) کانت را به ترجمه یک دانشمند ایرانی نزد استاد گرانقدر خویش غوریانی صاحب در پشاور دیده بودم، اگر آن کتاب هنوز هم نزد ایشان باشد، من از جناب شان خواهش میکنم چند صفحه از آن را فوتوکپی نموده برای رسانه های همگانی و از جمله آیینۀ افغانستان بفرستد تا همه نثر متکلف و مصنوعی آن کتاب را ببینند و دریابند که ایرانی با طرد متعصبانه کلمات عربی چه بلایی بر سر زبان سعدی و حافظ آورده است. مگر کافتن گور زردشت و بیرون کشیدن ترکیبات نامانوس از "گاتها" و حتی بدتر از آن کتاب مجعول دساتیر هنری است ایرانی بدان بنازد و درفش پالوده کردن زبان ما را نیز برافروزد. آقای نجیب مایل هروی که مدعی اصلاح و پالودن نثر دری در افغانستان است و لابد نثر خویشتن را پالوده و معیاری می پندارد، در رسالۀ (تاریخ و زبان در افغانستان) می نویسد: "عبدالرحمان خان به واسطه اصرار مهندسان انگلیسی که منتظر محاصره هرات از طرف روس ها بودند حکم به تخریب آن عمارات داد و امیر نیز گوسفندمندها به ویران کردن آن شتافت." (زیر عنوان ویرانگری امیر عبدالرحمان)

مگر آن نثر فصیح و معیاری که بیهقی مینوشت همین است؟ ترکیب "گوسفندمندها" را جناب شان از کجا آورده اند؟ زیرا دری زبان میداند که (مند) پسوند اتصاف و مالکیت است، مثلاً دولتمند - صاحب دولت، هنرمند - صاحب هنر، هدفمند - صاحب هدف و غیره. بدین حساب ترکیب (گوسفندمند) نیز میشود (صاحب گوسفند) و چون پسوند "انه" اسم یا صفتی را که با پسوند (مند) به دست آمده است به قید تبدیل میکند و مفهوم (به شیوه ای) را میرساند، بنابراین هنرمندانه میشود به شیوه هنرمند و غیره. پس "گوسفندمندها" نیز میشود به شیوه صاحب گوسفند؟! و اگر شاگردی ارادتمند به فکر تقلید از استاد خویش یعنی آقای نجیب مایل هروی افتاد، ناگزیر ترکیب های "گوسفندمندها"، "شترمندها"، "فیلمندها"، "مرغمندها" و بالاخره "قانعوزمندها" را نیز وارد زبان دری خواهد کرد و نثری فوق العاده معیاری و دست اول تحویل خواهد داد!

از اینها که بگذریم جمله با فاعل (عبدالرحمان خان) آغاز میشود که "به واسطه اصرار مهندسان انگلیسی حکم به تخریب آن عمارات" داده است. بنابراین عبدالرحمان خان فاعل فعل حکم دادن است - حالا این "امیر" که با "او" عطف وارد صحنه میشود کیست که استاد کلمه "گوسفندمندها" را که اگر به فرض درست قبول اش کنیم قید کرده است، در جمله به کار برده اند؟ این قید به کدام فعل تعلق میگیرد؟ به فعل شتافتن یعنی (امیر مانند گوسفند دوید)، حالانکه بیچاره گوسفند در قطار دیگر بی هنری هایش هنر دویدن را هم ندارد.

بنابراین، در نگارش پالوده جناب نجیب مایل هروی فقره "حکم به تخریب آن عمارات داد و" زاید است و اگر جناب نجیب مایل هروی از قله بلند ادبیات تهران نزول اجلال (یا به اصطلاح فرهنگستان پایین روی) می فرمودند و به زبان دری رایج در افغانستان مینوشتند، جمله شان چنین میبود: "عبدالرحمان خان مانند گوسفند فرمایش مهندسان انگلیسی را پذیرفت و به ویران کردن آن عمارات شتافت" که در این صورت قید (مانند گوسفند) فعل پذیرفتن را مقید میکرد. و اما، گوسفند به این دلیل که گوسفند وقتی گرگ را ببیند از ترس دست و پای خود را گم میکند و به دنبال گرگ میدود و این کار را گرگی شدن گوسفند میگویند که نمونه آشکار تبعیت کورانه ناشی از ترس است.

آیا میتواند تصادفی باشد که برادران ایرانی ما جوانی مانند آقای نجیب مایل هروی را به زور تبلیغات بزرگ میکنند تا به وسیله او مردی مانند استاد عبدالحی حبیبی مرحوم را کوچک نمایند. من در دانش نسخه شناسی کمالی ندارم که چشم کس از آن آب بخورد و بنابراین موضوع (پته خزانه) و اثبات اصالت آن را دانشمندان و پشتوشناسان کشور و خاصاً دوست گرانقدر خو حبیب الله رفیع میگذارم، ولی حتم دارم که اگر مرحوم استاد حبیبی در میان ما می بودند به پاسخ آقای نجیب مایل هروی این آیه کریمه را می نوشتند:

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهءاء کم من دون الله ان کنتم صادقین (ط)

جناب نجیب مایل هروی نمیداند که هر نویسنده شیوه نگارش یا سبک خاص خویشتن را دارد و برای نویسنده ای واحد ممکن نیست برای چندین شاعر و نویسنده شعر و نثر جعل کند و اگر ممکن باشد این گز و این میدان، بفرمایند آقای نجیب مایل هروی به همکاری تمام استادان ایرانی خویش تذکره ای این چنین برای شعر دری قبل از اسلام جعل

کنند و هنر خویشتن را برای همه نشان بدهند. آنجا که جامعه باشد بالطبع هنر و ادبیات هم است، حتی اگر هیچ اثری از آن به دست نیاید باز عقل سلیم پذیرای عدم آن نمی تواند باشد.

و اما، پیش از آنکه به پایان سخن برسم عرض ارادتی نیز خدمت دوست گرانقدر خویش استاد رضوی دارم که نویسنده سابقه دار و مرجع تقلید دیگران هستند آن اینکه اگر استاد در به کاربرد کلمه های که هر چند دري سوجه بوده اند اما، در اثر کثرت استعمال صیغه ایرانی یافته اند، اصرار ورزند تازه برنایان نوحاسته که دل شان در هوای نگارش دري ناب می تپد به تقلید از جناب استاد اینگونه کلمه ها را به شیوه بی بند و بار وارد زبان دري میکنند، به گفته سعدی:

### اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی برآوردن غلامان او درخت از بیخ

چنانکه در نشریه از کانون دوستداران مولانا که دوستی لطف کرده برایم از کابل فرستاده بود شعری اتفاقاً نه چندان بد از یک شاعر جوان خواندم که او تاریخ شعر خود را نوشته بود (شهریور خورشیدی) و چون میدانست که دري زبانان عادی (شهریور) را نمی دانند، معادل آن را (سنبله) در قوسین گذاشته بود. باقی اختیار به دست استاد است.

پایان سخن هم اینکه همسایگان ما در شمال، جنوب، شرق و غرب باید بدانند که قلب نیرومند آسیا بیمار است و اگر این قلب نیرومند از تپش بیفتد و دچار تجزیه و تلاشی شود، آسیا را نیز تندباد حوادث با خود میبرد. علامه اقبال لاهوری ناسنجیده نگفته است که:

آسیا یک پیکر آب و گل است      ملت افغان در آن پیکر دل است  
تا دل آزاد است آزاد است تن      ورنه خاکی در رهی باد است تن

نگارگر، برمنگم (برتانیه)

با عرض حرمت ۱۸ جنوری سال ۱۹۹۳